

عبدالعظیم یمینی

شعر چیست -

قالب غیر از محتوی ولی مرتبط به محتوی است

در بررسی روابط متقابل قالب و محتوی توجه به جدائی و انفکاک این دو کاملاً ضروری است از روزگاریکه برای انتقال سیاله ذهن آدمی بعالم خارج ابتدائی ترین وسیله یعنی ساده ترین نوع سفالی گری مورد استفاده قرار گرفت این جدائی آغاز گردید و تا عصریکه تلاش فکری مستمر متفکران هنرمند در جهت تکمیل زیبایی قالب سیاله ذهن بشر منجر به پیدایش وزن و قافیه شد این جدائی ادامه یافت و تدریجاً فاصله آن بیشتر شد و بالاخره در قرونیکه از بهترین کلمات و عبارات متناسب ترین و زیباترین قالب شعر ساخته شد این جدائی باوج کمال و بمرحله استقلال رسید .

توضیح مسأله در مقیاس وسیع اشاره ای کوتاه به نتایج مباحث گذشته را ضروری میسازد. در مباحث گذشته دیدیم که از آغاز طلوع و تجلی انسانیت به تبعیت از ناموس خلقت و نظام آفرینش و بدنبال اختراع اسم عام (عین) از ذهن فاصله گرفت و ذهن با اثر پذیری از مرحله (تماس - احساس) و توسعه فعالیت سلولهای مغز تدریجاً تکامل پذیرفت و شمول و کلیت یافت و بالاخره بمدد (بهره برداری از ذخائر ارث و اکتساب) و بعنوان (جوهر مجرد) بصورت یکی از استوانه های مهم کاخ رفیع (معرفت النفس) برای بعضی از فلاسفه جهان در آمد ولی (عینیت

بصورت واحد و منفصل باقی ماند و برای مدرس منطقی (مصادق جزئیات) گردید. (محتوی و قالب) در شعر مانند (اندیشه و پیکره) در مجسمه سازی و (تصور و تصویر) در نقاشی بترتیب از موالید و مظاهر متعدد و متکثر (ذهن و عین) می‌باشند و طبعاً همان اصولی که حاکم بر روابط (عین و ذهن) است در مقیاس کوچکتر و محدودتر ناظر بر روابط قالب و محتوی نیز هست و بهمین دلیل است که می‌بینیم محتوی شعر که متأثر از اندیشه‌های شاعرانه است گسترده و موج و ضابطه ناپذیر است ولی قالب شعر بسبب طبیعت ضابطه پذیر خود محصور در کادر (عینیت) و تحت تأثیر مقررات و قواعد علم الادب است.

چون ارتباط (عین و ذهن) بهیچوجه بمعنی اتحاد عین و ذهن نیست طبعاً ارتباط قالب و محتوی در شعر نیز نمی‌تواند اتحاد قالب و محتوی شناخته شود. قالب‌پذیری هنر منحصر به شعر نیست در نقاشی و مجسمه سازی و بطور کلی در هر کار هنری این اصل صادق است زیرا در تمام موارد برای انتقال اندیشه هنرمند از عالم ذهن به عالم عین و واقع رعایت یک رشته ضوابط و مقررات مادی و خارجی که امری جدا از (اندیشه هنری) است ضرورت می‌یابد. قالب غیر از محتوی ولی مرتبط به محتوی است.

محتوی گدازه کوره آتشفشان ذهن است که از فورم و شکل در آن اثری نیست ولی قالب و مفهوم قابل درک آن خود بخود گویای طبیعت فورم گرا و شکل پذیر آنست.

باین ترتیب وجه افتراق محتوی و قالب طبیعی و ثابت ولی وجه ارتباط آن مصنوعی و متغییر و میزان ارتباط این دو نیز متناسب با قدرت و خلاقیت ذهن شاعر است و با آن نسبت مستقیم دارد.

بدین معنی که هر چه قدرت هنرنمایی بیشتر باشد دوگانگی محتوی و قالب

در کار شاعر کم رنگ تر میشود تا جایی که در اشعار نوابغی چون حافظ و نظامی در بسیاری از اشعار اساتید بزرگ مانند سعدی و فردوسی و خاقانی و حتی مولوی (با همه بی اعتنائی یا کم اعتنائی او بقالب) این دو گانگی ظاهراً زائل میشود.

آنجا که مضامین در اوج بلاغت و قالب در حد اعلای زیبایی است خواننده استقلال این دورا تمیز نمیدهد و در حقیقت نبوغ گوینده چنان بر محیط ذهن خواننده مسلط میشود که تصور میکند قالب و محتوی دو قلوبی مادر زاد ذهن شاعر و در مراحل تکوین و عروض متقارن و هم زمانند.

تردید نیست که شکل و فورم در شعر و اصولاً در هنر مولود احساس و درک هنرمند است همان احساس و ادراکی که مضمون و محتوی را نیز می آفریند ولی در مقام (واقع بودن) یعنی آنجا که شکل و فورم واقعیت و عینیت می پذیرد از مضمون و محتوی مستقل و دارای ابعاد و اضلاع و مشخصات خارجی و قابل شناسائی است.

فورم و قالب شکل دهنده تاثرات ذهنی و انفعالات عاطفی هنرمند است و این خود ارتباطی است که قالب و فورم با مضمون و محتوی دارد.

البته تغییر احساس و ادراک که الزاماً متضمن تغییر مضمون و محتوی است الزاماً متضمن تغییر قالب احساس و ادراک نیست ولی اگر فورمها و قالب کلاسیک نتوانند احساسات و ادراکات تحول یافته هنرمند را که بموازات و باقتضای تغییر شرائط اجتماعی زمان تغییر مییابد در بر گیرند طبعاً بموازات تحول در مضمون و محتوی تحول در قالب ضرورت مییابد و این ضرورت بهیچوجه بمعنی نفی قالب نیست هنرمند در انتخاب نوع قالب هنر آزاد است نه در نفی آن زیرا نفی قالب هنر بمنزله نفی واقعیت هنر است و قالب است که بهنر تجسم و

واقعیت میبخشد خلق مضامین نو میتواند بموازات خلق قوالب نوبسوی تکامل گام بردارد و آزادی در خلق محتوی میتواند با آزادی در خلق قوالب ملازم باشد و هیچ منتقد ادبی و هنری نمی تواند هیچ يك از این دو آزادی را از هنرمند سلب کند .

اصولا وقتی آزادی شاعر را در خلق مضمون که اساسی ترین عنصر هنر آفرین است می پذیریم چطور میتوانیم ضرورت این آزادی را در انتخاب و خلق قالب نفی و رد کنیم .

وقتی که می پذیریم کیفیت احساس و ادراک هنرمند متأثر از شرائط و مقتضیات محیط اجتماعی او و در نتیجه متغیر و متحول است چطور میتوانیم قالبی را که باید سیاله ذهن شاعر در آن ریخته شود خارج از تأثیر این مقتضیات و شرائط و غیر قابل تصرف و تغییر بدانیم و در عین حال ارائه کار هنری بزرگ نیز از هنرمند مقید و محدود متوقع باشیم ؟ .

در بحث وسیع و پر دامنه ای که درباره شعر قدیم و شعر جدید یا شعر دیروز و شعر امروز در مطبوعات مهم کشور در گرفته بود یکی از نویسندگان با سابقه مطبوعات ضمن مقاله مفصل خود از قول دانشمندان بزرگ دنیا نوشته بود : هنر محصول فکر و اندیشه آدمی است بنابراین قالب و چهارچوب نمی پذیرد زیرا فکر و اندیشه آدمی را هیچ قدرتی نمیتواند بزنجیر بکشد (۱) و چنان بر صحت این رأی مهر (غیر قابل تردید) زده بود که آن را با قضایای هندسی برابر میدانست .

نتیجه این مقدمات خود بخود و مستقلا درست است نه تنها هیچ هنرمند متجدد و ترقی خواه منکر این اصل نیست بلکه مرجع ترین و حتی منحط ترین طرفدار قوالب کلاسیک که از شعر جز بوزن و قافیه آنها در کهنه ترین و مبتذل ترین شکل

آن نمیاندیشد نمیتواند منکر این اضل مسلم و تردید ناپذیر باشد که فکر انسانی را نمیتوان بزنجیر کشید ولی مقدمات این قضیه بکلی غلط است .

متأسفانه خواندن و نوشتن را ساده و آسان گرفتن و بعمق نوشته و مفهوم واقعی عبارات توجه نداشتن برای دیگران اسباب زحمت شده باید این سهل انگاری و آسان پذیری را کنار گذاشت تا غلط مبحث آشکار و رفع شبهه شود .

مثلاً اگر در همین قضیه که با رای موافق و نظر مساعد عده زیادی از خوانندگان و نویسندگان مواجه شده بود اندکی دقت شود اشتباه نویسنده آشکار می شود .

قضیه این است

- ۱- هنر محصول اندیشه و فکر آدمی است .
- ۲- فکر و اندیشه آدمی قالب و چارچوب نمیپذیرد .
- ۳- پس هنر قالب و چارچوب نمیپذیرد .

خطای فاحش در استنتاج این قضیه ناشی از این است که در مقدمه اول به مفهوم عبارت (محصول فکر) و اختلاف آن با (فکر) توجه و دقت نشده است . هنر (محصول فکر) است نه خود فکر یا تفکر و آنچه قالب و چارچوب نمیپذیرد (فکر) آدمی است نه (محصول فکر) آدمی .

اگر هنر آنطور که گفته اند و درست هم گفته اند (محصول فکر آدمی) است حتماً قالب و چارچوب دارد یعنی تابع ضوابط و مقررات خاص خود است .

کدام «محصول فکر» آدمی است که فاقد ضوابط و مشخصات ویژه و در عین حال قابل درک و رؤیت و شناسائی باشد ؟ .

شعر هنر است هنر محصول فکر است نه خود فکر ، شعر تجلی و ترشح واقعیت

یافته و شکل پذیرفته اندیشه است نه خود اندیشه محصول فکر و اندیشه غیر از خود فکر و اندیشه است محصول فکر بخلاف خود فکر قالب و بعد دارد پس شعر باید قالب و ابعاد داشته باشد.

التهایه این گفته بدان معنی نیست که قوالی مقتضی حاجات امروز سازیم و به گفته های خواجه نصیر و شمس قیس و وطواط و عوفی و نظامی سمرقندی قناعت کنیم.

شعر موسیقی کلمات است شاعر کلمات و الفاظ را طبق ذوق و سلیقه خود مرتب و منظم میکند تا در نتیجه این زیبا سازی ضمن حفظ و انجام وظیفه اصلی کلمات و الفاظ که انتقال احساس و ادراک است آهنگ آن نیز متناسب و موزون شود بهمین دلیل است که میبینیم همیشه از ترکیب زیباترین طرز تقطیع و تمدید کلمات زیباترین وزن شعر ساخته میشود. (ادامه دارد)

در حدود قرن ششم ق. م. فلاسفه و متفکرین عقلانی یونان از دایره اوهم و تصورات قدمی فراتر نهادند و دیگر در برابر خدایان مجسم و مصور بصورت انسانی سر تسلیم فرود نیاوردند. سقراط پدر فلسفه (۴۷۰ ق. م.) در آن خلق را به معنویات دعوت کرد و پس از او شاگردش افلاطون (۳۴۷ - ۴۲۷ ق. م.) و پس از او ارسطو (۳۲۲ - ۳۸۴ ق. م.) آنان حکماء الهی روحی بودند که خلق را به تفکر در فلسفه متافیزیک (ما فوق الطبیعه) راهنمایی کردند. (تاریخ ادیان)